



۲۰۲۴ / ۱ / ۲۶

کاندید اکادمیسین سیستانی

از دست رفتن سیستان، علت اصلی نفرت

امیرشیرعلی خان از انگلیسها

در میان امیران و شاهان افغانستان قبل از شاه امان الله، فقط امیر شیرعلی خان با سیاست انگلیس در افغانستان مخالفت میکرد و از انگلیسها متنفر بود و در هیچ صورتی حاضر نمیگردید نمایندگان انگلیس را در شهرهای کابل و هرات و قندهار ببیند.

بقول داکتر بلیو محقق انگلیس: «امیرشیرعلیخان از انگلیسها متنفر بود و هیچگاه این تنفر را مخفی نمی داشت.»^۱ به همین خاطر، دولت انگلیس سیاست خشنی را در مقابل امیر شیرعلی خان اتخاذ کرد و فشار خارجی را بر امیر شددت بخشید و این فشار از سوی ایران میتوانست عملی گردد. روی این دلیل اینک موقع مناسب پیدا شده بود که به تقاضای دولت ایران توجه شود، لهدا لارد روسل وزیر امور خارجه وقت بریتانیا بدولت ایران اطلاع داد: "در مشاجره و نزاعی که طبق اطلاع بین ایران و افغانستان بر سر خاک سیستان روی داده، دولت متبوع علیاحضرت به هیچوجه نمیتواند در آن مداخله کند بلکه بخود طرفین آن را وا گذاشت تا بزودی شمشیر تملک خودشان را ثابت نمایند. جان روسل ۱۸۶۴" ^۲.

حکومت هندوستان نیز یک سیاست نظیر این را راجع با افغانستان در این سال اتخاذ کرد. این سیاست مخصوص سرجان لارنس فرمانفرمای هندوستان بود. آنها فقط در دو کلمه خلاصه می شد: **بی اعتنایی بزرگ منشانه**^۳. بدون شک اعلام این سیاست و خط مشی برای ایران نافع بود. چراکه امیر شیرعلی خان بعد از مرگ پدرش امیر دوست محمد خان می خواست بر تخت کابل جلوس کند و برای استقرار خود مصروف فرونشاندن اغتشاشات داخلی بود و نیز قادر نبود در عین حال با دو قوه، یکی از داخل و دیگری از خارج زور آزمایی کند و از طرف دیگر حکومت هند برتانوی نیز در دوره اول سلطنتش

۱- داکتر بلیو، نژادهای افغانستان، ص ۱۴

۲- پرسایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۵۶۲، محمود محمود، ج ۳، ص ۶۸۶، افغانستان و هند برتانوی (۱۷۹۳ - ۱۹۰۷ م) از اصغر حسن بلگرامی ترجمه عبدالوهاب فنایی طبع آکادمی علوم افغانستان ۱۳۶۱، ص ۱۶۲.

۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ج ۳، ص ۶۶۸.

را برسمیت نشناخته بود، بنابراین نتوانست در اول وهله از منافع افغانستان در ایالت سیستان دفاع کند.

دولت ایران که خود را یکطرف از تعرض بریتانیا مصئون می دید و از سوی دیگر افغانستان را دچار آشوب و جنگ میان برادران برای اشغال کابل دید، از این فرصت طلایی به نفع خود استفاده کرد و سیاستش را بطور ثابت ادامه داد. بقول پرسایکس این سیاست عبارت از این بود تا نفوذ و قدرت ایران را در سیستان آنقدر اعمال کند که دیگر سکنه این ایالت بکلی تحت کنترل و نظارت تهران در آورده شود.^۴

در اواخر سال ۱۸۶۷ میلادی (۱۲۸۴ هجری قمری) سر جان لارنس فرما نفرمای هندوستان در لندن پیشنهاد نموده نوشت: «حالا موقع آن رسیده است که ما به همسایه خود افغانستان کمک های مادی و معنوی بکنیم. جواب این پیشنهاد در اوایل سال ۱۸۶۸ به هندوستان می رسد و این هنگامی است که امیر شیر علی خان بر مدعیان و مخالفین خود فایق آمده و در کابل امیر مستقل افغانستان شده است.»^۵

در این موقع لارنس که سیاست عدم مداخله در افغانستان را به مقتضای وقت تعقیب می کرد، عوض شد و جای او را لارد مایو گرفت. فرمانفرمای تازه وارد بنای مکاتبه دوستانه را با امیر شیرعلی خان گذاشت. راولینسون میگوید: در این تاریخ که امیر شیرعلی خان در ایالت کابل بر قرار شده بوده هیچ نظر موافق با دولت انگلیس نداشت چونکه از دولت انگلیس هیچ خوبی ندیده بود و سیاست بی ثبات ما را همیشه تنقید می کرد و می گفت: انگلیس ها جز منافع خودشان چیز دیگری نمی جویند. این عبارت را مدام با یک حرارتی اظهار می نمود و علاوه کرده می گفت: انگلیس ها در افغانستان همیشه طرف قوی را می گیرند. هر کس که در آن موقع دارای اقتدار است دنبال او می روند حال که مرا دارای اقتدار می دانند، طالب دوستی با من اند. من هرگز وقت و عمر خود را در مذاکره با آنها تلف نمی کنم و امید خود را هم هیچوقت به آنها نمی بندم.

راولینسون می افزاید: همینه که لارد مایو، فرما نفرمای هندوستان از موافقت امیر شیرعلی خان اطلاع حاصل کرد، فوری در صدد برآمد وسیله ملاقات را با او فراهم آورد. قرار این ملاقات بمه ماه مارچ ۱۸۶۹ میلادی برابر سال ۱۲۸۶ هجری قمری داده شد. فوری وسایل بسیار مجلل و باشکوهی فراهم شد که در سالهای قبل باین اندازه مفصل نبود و سابقه هم نداشته است.^۶

^۴ - پرسایکس تاریخ ایران، ج ۲، چ ۲، ص ۵۶۳.

^۵ - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ج ۳، ص ۸۹۰.

^۶ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ج ۳، ص ۶۹۱.

در این تاریخ امیر شیرعلی خان تا اندازه بی در سیاست وارد شده بود او هم نظرهای مخصوصی داشت و حاضر نبود کورکورانه پیشنهادهای فرمانفرمای هندوستان را قبول کند. استقبال و پذیرایی از امیر افغانستان بسیار مجلل و باشکوه بود و ملاقات های طرفین در وهله اول بسیار خوب بود همینکه وارد مذاکره شدند اختلافات نظر پیدا شد. مقصود عمده لاردمایو فرما نرمای هندوستان این بود که در مقابل یک مقرری نقدی ولو مبلغ آن زیاد هم باشد وفاداری امیر را نسبت به دولت انگلیس بدست آورد. اما در مقابل هیچ تعهدی را قبول نکند که در آینده یکنوع مسئولیتی برای حکومت هندوستان ایجاد کند و مجبور شوند در آینده از تجاوز قشون مسلح داخلی یا خارجی علیه امیر شیر علی خان با مارت افغانستان جلوگیری کنند. از طرف دیگر مقصود امیر افغانستان از آمدن به هندوستان و ملاقات با فرمانفرمای آن این بود که تضمینی برای حفظ امارت افغانستان بدست آورد.

امیر شیرعلی خان از فرمانفرمای هندوستان دو تقاضای مهم داشت: یکی اینکه یک عهدنامه دفاعی عدم تعرض بین دولت انگلیس و امارت افغانستان برقرار گردد. دوم اینکه دولت انگلیس فرزند کوچک او موسوم به عبدالله جان را به ولیعهدی امارت افغانستان بشناسد و تضمین کند. اما فرمانفرمای هندوستان به هیچوجه حاضر نبود در مقابل تقاضای امیر افغانستان تعهد کتبی بدهد، حتی مساعدت های مالی را. بالاخره پس از چندین جلسه (لارد دمایو) عبارت ذیل را روی کاغذ آورده برای اطمینان خاطر به امیر داد. این است آن عبارت تعهد: «دولت انگلیس اقدامات دشمنان امیر را که بر علیه او یا برای تزلزل مقام او باشد با عدم رضایت شدید تلقی خواهد نمود. و راجع به کمک مالی و دادن مهمات جنگی تذکر رفته بود که در اوقات معین تحویل خواهد گردید، البته باصلاحدید رئیس حکومت هندوستان.» لارد مایو در تاکید این قول و قرار به امیر شیرعلی خان اطمینان داد، امیر افغانستان هر تقاضای داشته باشد همیشه آن تقاضا با توجه و احترام پذیرفته خواهد گردید. در این تعهد کتبی عبارت «عدم رضایت شدید» را بمعنی کمک مسلحانه دولت انگلیس بر ضد دشمنان امیر شیرعلی خان تفسیر کرده بدست او دادند.^۸

ایران در سال ۱۸۶۷ با اعزام قشون های از قاین و کرمان بخشی از ایالت سیستان را اشغال نمود. امیر شیرعلیخان بعد از بازگشت خود از هندوستان میخواست با توسل به شمشیر خاک های اشغال شده را از تسلط قشون ایرانی اعاده کند، مگر انگلیسها برطبق معاهده پاریس، پای حکمیت جلو گذاشتند و بر اثر این حکمیت بخشی از سیستان برای دایم از پیکر افغانستان جدا وبه ایران تعلق گرفت.

۷ - تالریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، میلادی ج ۳ ص ۶۹۳ .

۸ - محمود محمود، در جلد ۳، ص ۶۹۴، متن انگلیسی این تعهد کتبی را نیز در کتاب خود نقل کرده است .

داکتر بیلومینویس که: "علت عمده نارضایتی امیراز انگلیسها، حکمیت انگلیسها در مسئله تعیین سرحد سیستان بین ایران و افغانستان بود. امیرشیرعلیخان در تعیین سرحد سیستان بر انگلیسها اعتماد کرد، تا منصفانه وظیفه اش را بسر برساند، مگر امیر هرگز فکر نمیکرد که انگلیسها [سیستان را که از زمان احمدشاه تا آن روز جزو قلمرو افغانستان بود و ایران آنرا بعد از مرگ امیردوست محمدخان و در دوره کشمکش برادران اشغال کرده بود] دو قسمت کرده و قسمت مهم و بیشتر آنرا به ایران بدهد. امیر این فیصله را برضد امنیت قلمرو خود دانسته و تجاوز بر تمامیت ارضی افغانستان از سوی ایران تلقی کرد. بگفته داکتر بیلو، این حکمیت که سبک شمردن و بی عزت کردن دولت افغانستان شمرده میشد، چنان روابط امیر و انگلیس را خراب ساخت که سبب جنگ دوم افغان و انگلیس شد."^۹

ناگفته نباید گذاشت که تقسیم کردن سیستان بدو قسمت و تعلق گرفتن سیستان اصلی به ایران، به معنی دوستی با ایران نبود، بلکه هدف انگلیس این بود تا در آینده این بخش را که میتوانست به قشون های زیاد آذوقه تهیه کند، خود اشغال و به قلمرو هند برتانوی ملحق نماید. مقصود عمده حفظ سرحدات هندوستان از خطر روسها بود که سبب این همه دشمنی و اختلاف بین ایران و افغانستان .

در این تاریخ انگلیسها تصور میکردند که روسها بسوی مرو نزدیک میشوند. گرفتن مرو، گرفتن هرات است و گرفتن هرات ، گرفتن قندهار و گرفتن قندهار، مقدمه حمله به هندوستان است و دست یافتن به خلیج فارس از راه سیستان و بلوچستان. پس لازم بود قبلاً محل های که اهمیت نظامی دارند و میتوانند به قشونهای بسیار آذوقه بدهد بوسایلی در دست خودشان و یا دست نشانده خود شان باشد.

نظر دولت انگلیس نیز برای حفظ خلیج فارس و هندوستان از خطر احتمالی روس تزاری، از همان وهله اول به همین نقطه یعنی سیستان اصلی بود و چنانکه بعد خواهیم دید، تلاش عمال انگلیس برای بدست آوردن این منطقه بعد از این تاریخ به چه جاهایی میکشد و چه رسوائی هایی برپا میکند.

امیرشیرعلیخان البته بر این حکمیت اعتراض نمود و آنرا رد کرد، و سپس سعی نمود تا روابط خود را با روسها استحکام ببخشد و بنای مکاتبات دوستانه را با روسها گذاشت. از آغاز دهه ۷۰، مکاتبات امیرشیرعلیخان و کافمن روبه افزایش گذاشته بود و این آخری نسبت به امیر افغان روش احتیاط آمیز توأم با مدارا در پیش گرفته بود. در سنت پترزبورگ نماینده انگلیس در صدد کشف محتویات این نامه ها برآمد و با اینکه معلوم کردند که نامه ها حاوی مطالب حسن همجواری بوده اند ، اما شگفتی توأم با خشم و تنفر به انگلیس ها دست داد. انگلیس نزدیک بود یک بار دیگر در برابر تصمیم قاطعی قرار بگیرد: اجرای کنترل کامل و انحصاری بر افغانستان، بهر قیمتی که تمام شود. ولی بزودی متوجه ضعف سیاست قبلی خود شدند و بهتر دانستند ابتدا از در صلح و مسالمت با امیر افغان روبرو شوند.

^۹ - پوهاند تری، دمشق په آسمان کی دمغرب ستوری، ص ۱۲۷ - ۱۲۸

افغانستان پاشنه آشیل^{۱۰} بریتانیای کبیر:

بقول لارد کرزن ، افغانستان «پاشنه آشیل بریتانیا در شرق» بود^{۱۱}. در فبروری ۱۸۷۳ گلاستون جای خود را به دیزرائیلی ، کسی که در تحرک سیاست امپراتوری انگلستان میکوشید، داد. لارد سالزبری ، حکمرای کل هندوستان شد و ارگیل به کنار رفت. در لندن شروع به بررسی اقدامات روسیه در سالهای گذشته کردند. بعلاوه در مارچ ۱۸۷۴ بیانیه ای حاکی از عدم تجاوز بسرزمین «ترکمن تکه» در جانب مرو و همچنین اعلامیه دوماه بعد ژنرال لاماکین به قبایل ترکمن ، خطر را جدی تر نمایان ساخت و در نوامبر همان سال موجب اعتراض شدید وزارت خارجه انگلیس گردید. این روش نمی توانست مدت زیادی همچنان ادامه داشته باشد و لازم بود حدی برای آن قایل شد و لا اقل فهمید که حد نهائی بکجا ختم میشود. پس سالزبری ابتکار عمل را بدست گرفت و با یک سلسله مراسلات خصوصی به نارت بروک ، نایب السلطنه هند توصیه کرد کوشش بخرج دهد تا موافقت امیر افغانستان را برای استقرار نمایندگان دولت انگلیس در هرات و قندهار بدست آورد. نارت بروک نظر داد بهتر است جانب احتیاط را رعایت کرده منتظر فرصت باشد. مثلاً چنانچه روسها مرو را اشغال کنند، شاید مناسب باشد با امیر افغانستان یک قرار داد اتحاد دفاعی بسته شود و جزء شرایط قرارداد میتوان موضوع استقرار نمایندگان سیاسی را گنجانید.^{۱۲}

با وجود این نامه رسمی مورخ ۵ اپریل ۱۸۷۵ گورچاکوف ، وضعیت روبه وخامت گذاشت. در این نامه بخصوص تاکید شده بود : « اعلیحضرت امپراتور روسیه به هیچوجه قصد گسترش مرزهای روسیه را از وضع فعلی آن در آسیای مرکزی نه از جانب بخارا و نه هم از جانب کراسناودسک و اترک ندارد.»^{۱۳}

۱۰ - «پاشنه آشیل» : در افسانه های یونانی آشیل از پهلوانان و جنگجویان تروا است که مادرش از پاشنه پای او گرفته در آب رودخانه ستویس فروبرد و در نتیجه رونین تن شد و تنها پاشنه های او که تر نشده بود، آسیب پذیر بود. و سر انجام باتیر زهردار پاریس که به پاشنه پایش خورد از پای در آمد و در اینجا منظور از پاشنه آشیل «نقطه ضعف» است. و افغانستان نقطه ضعف بریتانیا در برابر پیشروی روسها بسوی هند بود که با هر قدم پیشروی روسها ، بریتانیا شدیداً از خود عکس العمل نشان میداد. پیش بینی کرزن سرانجام درست از آب در آمد و روسها بالاخره نه فقط بر هرات ، بلکه بر سراسر خاک افغانستان هجوم آوردند(دسامبر ۱۹۷۹) درست یکصد سال پس از دومین تجاوز انگلیس بر افغانستان. اما دیگر انگلیس در هند نبود و افغانها همانگونه که انگلیس ها را از سرزمین خویش دوبار در قرن ۱۹ بیرون رانده بودند، روسها را نیز با تمام جنگ افزار های وحشت ناک شان با سر افگندگی از مرزهای کشور خویش بیرون نمودند(فبروری ۱۹۸۹).

۱۱ - لاردکرزن، رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان ، ص ۱۶۶

۱۲ - رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان ، ص ۷۰

۱۳ - همان اثر، ص ۷۱

ولی درلندن دیگر به این سخنان دلخوش کننده وقعی گذاشته نمیشد. و وزارت خارجه انگلیس در ۲۵ اکتبر یادداشت مقابلی برای پرنس گورچاکوف فرستاد و طی آن متذکر شد: « هر قدر تمایلات دولت روسیه به احتراز از مسئولیت های توسعه ارضی در ابتدا صادقانه باشد، دولت علیا حضرت ملکه نمیتواند خط سرحد یکنواخت روسیه را ثابت و لایتغیر بداند. باز هم حوادثی مشابه و باز هم تجدید نتایجی مشابه روی خواهد داد و دولت علیا حضرت ملکه نمیتواند بیش از این اشغال و جذب مناطقی را که هنوز افغانستان را از خاک روسیه جدا میسازد، با بی اعتنائی تلقی کند و مربوط بخود نداند.»^{۱۴}

در نوامبر ۱۸۷۵، نارت بروک، حکمران هند، استعفا داد و بجای او «لارد لیتن» به حکمرانی هند گماشته شده است. لیتن به محض ورود خود موضوع اعزام هیئت سیاسی به کابل و برقراری تماس با امیر افغانستان را، با وجود مخالفت شورای حکومت هند، با جدیت هرچه تمامتر دنبال کرد. در آن زمان اوضاع روبه وخامت میرفت، در سال ۱۸۷۶ روسها به پیش روی خود در آسیای میانه ادامه داده خود را به سرچشمه دریای آمو (پامیر) رساندند. امیر افغانستان که می خواست روابط دوستانه با همسایه شمالی خود برقرار کند، تقریباً آشکارا با روسیه مذاکراتی انجام میداد و در انگلستان پس از اعلان جنگ روسیه با ترکیه در ماه اپریل علناً در حال قطع رابطه با این دولت بود. اولین اقدامی که برای شرکت امیر افغان در یک کنفرانس به عمل آمد، با عدم موفقیت مواجه شد، با وجود این امیر افغان موافقت نمود تا نماینده خود را به این کنفرانس به سملا بفرستد. بزودی معلوم شد که امیر خواهان انعقاد یک پیمان اتحاد رسمی با انگلستان است ولی او قصد داشت از بحران روابط میان روس و انگلیس و تردید های طولانی ماموران سابق و تعلل ورزیدن آنها برای بدست آوردن بهترین شرایط ممکنه بهره برداری کند. به همین منظور او کوشش میکرد تا از ورود هیات انگلیس به کابل، یعنی آنچه در سرلوحه بر نامه انگلیس ها بود، جلوگیری کند تا کنترل سیاست خارجی کشورش تحت نفوذ انگلیس ها قرار نگیرد و بتواند آزادی عمل خود را حفظ کرده از وضعیت موجود به نحو شایسته ای استفاده کند.

لیتن شرایط پیشنهادی امیر افغان را پذیرفت و سر انجام کنفرانس پشاور در جنوری ۱۸۷۷ تشکیل شد. مسئله اعزام هیات انگلیسی، همانطور که از پیش حدس زده میشد بر اثر فوت نماینده افغانستان (سید نورمحمد شاه صدراعظم) در ماه مارچ، کنفرانس را بدون آنکه نتیجه ای از آن گرفته شود به حال تعلیق درآورد. این عدم موفقیت انگلیس ها موجب قطع روابط دوکشور تا مدت چند ماه گردید.

در این زمان روسها به این نتیجه رسیده بودند که جنگ با انگلستان اجتناب ناپذیر است و بایستی در آسیا او را مورد حمله قرار داد تا بتوان در اروپا با شرایط سهلتری باوی کنار آمد. روسیه سعی میکرد

۱۴ - همان اثر، ص ۷۱

باز هم حربه قدیمی خود یعنی تهدید هندوستان را مجدداً بکار برد و در اجرای این هدف قوای بیشماری را که در «کراسناودسک» استقرار یافته بود بحرکت آورد.^{۱۵}

بریتانیا نیز از آمادگی های نظامی روسها بقصد حمله برهند مطلع بودند، چنانکه سفیر بریتانیا در ترکیه در تلگراف مورخه ۳۰ اپریل ۱۸۷۸ به وزیر خارجه انگلیس لارڈسالزبری خبر داد که: " اکنون کاروان یک قشون پنجاه هزار نفری سربازان روسی به استقامت کابل- پشاور آماده میشوند. از جمله این قشون چهل هزار نفر آن آماده شده اند و بیست هزار دیگر به تعقیب آن فرستاده خواهند شد. سربازانی که اکنون جلب شده و در راه استند بسیاری آنها از جنوب شرقی اند و صاحب منصابان شان از میان افسران قفقازی انتخاب میگردند. چنانکه گفته میشود این کاروان نظامی تا سال آینده به استقامت کابل - پشاور بحرکت خواهند افتاد. تصمیم گرفته شده که جنرال " چیر نیایف" بسرکردگی این قشون، موظف شود. این کاروان متشکل از ۴ فرقه و ۳ بتریه و ۴ بتریه کوهی و یک فرقه سواره خواهد بود."^{۱۶}

همین اسناد نشان میدهند که روسیه جنرال استالیتوف را برای تحت فشار گذاشتن امیر شیر علی خان به کابل فرستاد تا به وی بگوید که روسیه قصد دارد از طریق افغانستان برهند حمله کند و امیر باید به عبور قشون روسی از خاک خود اجازه بدهد و هرگاه از پذیرفتن تقاضای روسیه سرپیچی نماید، آنگاه از عریضه امیر عبدالرحمن خان به وی خاطر نشان کند که از دولت روسیه طالب کمک شده تا تخت و تاج پدري خود را از امیر شیر علیخان بگیرد.

در نیمه جولای ۱۸۷۸ نماینده روسیه (جنرال ستالیتوف) به کابل موصلت کرد و مذاکراتی با امیر انجام داد. قبل از ورود نماینده روسیه بدربار کابل، والی بلخ شاغاسی شیردل خان اطلاعات مهمی توسط شخص قابل اطمینانی بنام میرزا صلاح الدین از تاشکند بدست آورده و به امیر گزارش داده بود. شاغاسی به امیر نوشته بود که روسها از سردار عبدالرحمن خان خواسته اند تا عریضه ای عنوانی دولت روسیه بنویسد و در آن از دولت تزار برای پس گرفتن تاج و تخت موروثی خود کمک بخواهد. شیردلخان به امیر گوشزد کرده بود که روسها برای حمله برهند آمادگی گرفته اند و هدف آمدن هیئت روس به دربار کابل اینست تا موافقت امیر را حاصل کند که در صورت ضرورت قشون روسی از خاک افغانستان بقصد حمله برهند عبور کند و هرگاه امیر به این خواست روسها موافقت ننماید، آنها سردار عبدالرحمن خان را مورد حمایت و استفاده قرار خواهند داد تا بر مزار شریف حمله کند.^{۱۷} طبعاً

^{۱۵} - په منځنی آسیای لویه لویه، مدون: ت.ن. زاگارودنیکووا، ترجمه پشتو از محمد ظاهر کانی، چاپ، ۱۳۸۵ پشاور، ص ۹۸-۹۶، سند شماره ۱۵ آرشیف تاریخی نظامی روسیه، ذخیره ۸۴۶، لیست ۱۶، دوسیه نمبر ۶۹۰۲ ورق ۲۴ اورجنال، ۲۵ اپریل ۱۸۷۸)

^{۱۶} - همان منبع، ص ۹۸

^{۱۷} - په منځنی آسیای لویه لویه، تالیف، زاگارودنیکووا، ترجمه پشتو از محمد ظاهر کانی، چاپ ۲۰۰۶، ص ۱۰۱

چنین گزارشی برای امیر شیرعلی خان سخت تکانه‌دهنده و قابل تأمل بود تا بدانند که آیا واقعاً روسها چنین توقعی از وی دارند یا خیر؟

خبر ورود جنرال ستالیتوف به دربار کابل، و پذیرایی از وی، زمین را در زیر پای حکومت هند برتانوی به تابه آتشین مبدل کرد و لارد لیتن، تصمیم به اعزام هیئتی مرکب از سر نوئل چمبرلین و میجر جنرال سرلونیس کیوناری Cavagnari به کابل گرفت و تقاضای خود را به امیر فرستاد، مگر چون امیر از یکسوز انگلیسها نفرت داشت و از سوی دیگر در غم از دست دادن پسر تازه جوان خود شهزاده عبدالله جان نشسته بود، از دادن جواب به انگلیس ها خود داری کرد و پیک ابلاغ ورود هیئت اعزامی انگلیس، پاسخ رد مذاکرات را با خود برد. ولی هیئت مذکور قبلاً بگردنه خیبر رسیده بود، ولی سرحد دار افغانی فیض محمدخان با بسیار احترام مگر بطور جدی از عبور آنها ممانعت کرد و به رئیس هیئت گفت: اگر آشنائی شخصی با کیوناری نمیداشت هیئت را به گلوله می بست. در نتیجه هیئت اعزامی انگلیس ناچار به بازگشت به پشاور شد. طبعاً این اقدام لطمه ای شدید به حیثیت انگلستان وارد آورد و با برگشتن ورق بر اثر دروغهای روسها به امیر افغان، حوادث وضع سال ۱۸۳۸ را بخود گرفت.

در تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۷۸ لارد لیتن، به امیر شیرعلیخان اخطاریه ای فرستاد که به استناد آن، نامبرده باید در مورد واقعه خیبر رسماً معذرت بخواهد و با اعزام مجدد هیئت انگلیس به پشاور افغانستان موافقت نماید و از این پس انگلستان را دوست و پشتیبان خود بشمارد، ولی تا ۲۰ نوامبر یعنی تا آخرین روز مهلت اتمام حجت امیر هیچگونه پاسخی به این اخطار نداد، زیرا لحن این اتمام حجت تند و خشن بود و امیر هم به پاسخ آن نپرداخت و در نتیجه جنگ دوم انگلیس با افغانها رخداد. و انگلیس ها در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ از سه جبهه، یعنی از جبهه قندهار و از جبهه گرم و از جبهه خیبر بر افغانستان حمله کردند. لیتن غرض اغفال مردم اعلامه ای منتشر و در آن گفته بود: جنگ انگلیس با شخص امیر شیرعلیخان است نه با مردم افغانستان.^{۱۸} روز ۲۲ نوامبر امیر طی فرمانی از عزیمت خود جانب سنت پترزبورگ به سران و رؤسای اقوام در دربار کابل خبر داد و بعد در همان مجلس به خواست سران کابل، پسرش سردار یعقوبخان را از زندان رها و به حیث والی کابل به آنها معرفی کرد. در دهم دسمبر امیر شیرعلیخان به امید کمک روسها از کابل بیرون رفت، و در اول جنوری ۱۸۷۹ به مزار شریف رسید. بزودی امیر دریافت که روسها او را به امید کمک خود فریب داده اند. امیر از غم این وعده های دروغین یک دولت بزرگ، در اواخر جنوری ۱۸۷۹ مریض شد و در ۲۱ ماه فبروری همان سال به عمر ۵۶ سالگی در مزار شریف زندگی را پیرو کرد و در روضه مزار شریف بخاک سپرده شد (۲۲ فبروری ۱۸۷۹م). **پایان قست اول**

۱۸ - غبار، در مسیر تاریخ، ص ۶۱۶